**حکمت متعالیه وانقلاب اسلامی و دنیای پیچیده امروز**

باسمه تعالی

1- حضرت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» در راستاى معرفى مكتب خود در نامه‌ای که به گورباچف دارند‏ انديشه‏ى ملاصدرا و محى‌الدين بن‌عربى را پيش مى‏كشند و مى‏فرمايند:«و از اساتيد بزرگ بخواهيد تا به حكمت متعاليه ‏صدر المتألّهين«رضوان‏الله‌تعالى‌عليه‏ وحشره‌الله‌مع‌النبيين‌والصالحين» مراجعه نمايند، تا معلوم گردد كه: حقيقت علم همانا وجودى است مجرد از ماده، و هرگونه انديشه از ماده منزه است و به احكام ماده محكوم نخواهد شد. ديگر شما را خسته نمى‏كنم و از كتب عرفا و به‏خصوص محى‏الدين ابن عربى نام نمى‏برم؛ كه اگر خواستيد از مباحث اين بزرگ‏مرد مطلع گرديد، تنى چند از خبرگان تيزهوش خود را كه در اين گونه مسائل قوياً دست دارند، راهى قم گردانيد، تا پس از چند سالى با توكل به خدا از عمق لطيفِ باريك‏تر ز موى منازل معرفت آگاه گردند، كه بدون اين سفر آگاهى از آن امكان ندارد.» ( صحيفه‏ى امام، ج 21، صص: 224- 225) [[1]](#footnote-1)

متن فوق حکایت از آن دارد که بنیان‌گذار انقلاب اسلامی بنا دارند جهانی را در مواجهه با جهان مدرن، مقابل بشر بگذارند که در آن جهان، اندیشه‌ی صدرایی و ابن عربی راه‌گشاست. عمده آن است که آن اندیشه‌ها در مواجهه با جهان امروز بازخوانی شود.

2- در راستای درکِ اراده‌ی الهی در تاریخِ یک ملت، قرآن می‌فرماید: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» اي پيامبر! اين قرآن را که ذکر است بر تو نازل کرديم؛ «لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» تا براي مردم روشن کني آن‌چه را بر آن‌ها نازل شده است، «وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»(نحل/44) به اين اميد که فکر کنند. رابطه‌ي «ذکر» و «تفکر» در اين آيه خيلي عجيب است که اگر مردم متوجه شوند چه مطالبي بر قلب آن‌ها اشراق شده، متفکر مي‌شوند. و نیز می‌فرماید: «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»(الرّحمن/29) هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از خداوند تقاضا و طلب دارند و او در هر روز و روزگاری به شأنی که مناسب طلب و ظرفیت تقاضاکنندگان است، به ظهور می‌آید. در آیه‌ی 52 سوره‌ی آل‌عمران می‌فرماید: «فَلَمَّا أَحَسَّ عيسى‏ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قالَ مَنْ أَنْصاري إِلَى اللَّهِ قالَ الْحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصارُ اللَّهِ»؛ چون بنی‌اسرائیل به جای ایمان به حضرت عیسی به او کفر ورزیدند و حتی نقشه‌ی به قتل‌رساندن او را کشیدند، حضرت خطاب به آن‌ها گفت: شما کدامتان حاضرید در مسیر إلی اللّه مرا یاری کنید؟ حواریون در جواب به حضرت گفتند: ما آماده‌ایم به عنوان یاران خدا. تا این‌جا خبر از سخنانی است که بین حضرت عیسی و حواریون انجام شده، ولی در آیه‌ی 111 سوره‌ی مائده می‌فرماید: «وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بي‏ وَ بِرَسُولي‏ قالُوا آمَنَّا» به یاد آور آن‌گاه که وحی کردم به حواریون که به من و به رسول من ایمان آورید؛ آن‌ها گفتند ایمان آوردیم. این بدین معناست که برخورد حواریون با پیامبر خود، ریشه در نحوه‌ای از وَحی دارد که در درون آن‌ها القاء شد، البته نه آن وَحی‌ای که موجب شریعت برای مردم می‌شود. به معنایِ نفخه و نفحه‌ای الهی است که بر جان آن‌ها دمیده شد. در همین رابطه رسول خدا فرمودند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»(مشارق الأنوار، ص 303) از طرف پروردگار شما در زندگي شما نفحاتي هست شما خود را در معرض آن نفحات قرار دهيد. نکات بالا حکایت از آن دارد که رابطه‌ای بین اراده‌ی الهی برای ساختن یک تاریخ و اراده‌‌ای که بر مردم القاء می‌شود در میان است و این به یک معنا همان بحث «اعصار وجود» است یعنی تجلیات وجود بر اساس ظرفیت زمانه، چیزی که مکتب صدرایی بر اساس اصالت وجود متذکر آن است.

3-آیا آینده‌ای را که خداوند برای ما اراده کرده است و امثال شهید قاسم سلیمانی آن را می‌شناسد و غرب‌زده‌ها از آن غفلت دارند، برای ما روشن است، چه آینده‌ای است؟ مگر جز این است بشری آینده دارد که آرمان داشته باشد؟ و امروز انقلاب اسلامی روشن کرده است آینده‌ی ما از یک طرف به خودآمدنی است در راستای نظر به میدان فرهنگیِ دینی خود و از طرف دیگر مواجهه با تمدن غربی بدون اصالت‌دادن به اومانیسم سکولاریته. یعنی مواجهه با «وجودِ موجود» در هر تاریخی که باشد، ره‌آوردی است که با اصالت وجود ممکن است.[[2]](#footnote-2)

4- کافی است ما بنیاد و هستی خود را با آهنگی غیر از آن‌چه با باورهای خود روبه‌رو هستیم، بخوانیم. یعنی بر آنچه بر جان‌مان اشراق شده، توجه کنیم. در این حالت به تفاوت آن‌چه ما را در بر گرفته و ما خود را در آن احساس می‌کنیم، با آن‌چه بیرونِ ما و در برابر ما است، پی خواهیم برد. در این صورت است که در جهان‌بودنیِ خود، هستی خود را در بودن در تاریخی احساس می‌کنیم که با انقلاب اسلامی ظهور کرده، و در بستر این تاریخ همگی ما قاسم سلیمانی‌بودن خود را احساس می‌کنیم، گویا او در این تاریخ، خودِ ما است که با ظهوری برتر آشکار شده.

5- قرارگرفتن در بودنِ تاریخیِ خود همان حسّی است که نسبت به سیّد شهدایِ مقاومت در خود احساس کردیم. بودنی که در عین آن‌که هست، از نشان‌دادنِ بیشتر خود مضایقه می‌کند. زیرا قصّه‌ی حوالتِ تاریخی ما است، نه نوعی از دانایی که بتوانیم آن را بدانیم؛ قصّه‌ی «نباء عظیم» است. این همان بحث اصالت وجودی است که حکمت متعالیه تحت عنوان «شدت و ضعف ذاتیِ وجود» به متفکرانِ جهان عرضه نموده است. افقی را در مقابل ما می گشاید که از آن بیگانه نیستیم.

6- تا زمانی که جهشی به سوی هستی خود انجام نداده‌ایم نمی‌توانیم تقدیر هستی خود را احساس کنیم و سخن هستی خود را بشنویم. آن‌طور که با یاد حاج قاسم در درون ما در آن حالت به صدا درآمد، آن حالت چیزی جز سخن هستی ما نبود، هرچند در همان حالت هم باز هستی، ذاتِ خود را از ما دریغ می‌دارد تا راه ادامه یابد و ندای «کلاّ سیعلمون» همچنان به گوش برسد.

7- در درک هستیِ خود و احساس تاریخی که برای ما تقدیر شده، آن‌چنان نیست که اندیشیدن به آن کافی باشد، بلکه چیزی است که طیّ فرآیندی خود را نشان می‌دهد. فرآیندی که با پیروزی انقلاب به ظهور آمد و همچنان پیش آمد تا دفاع مقدس، و باز همچنان در مراحل مختلف خود را نشان داد مثل دفاع از حریم اهل‌البیت، و در آینه‌ی وجود حاج قاسم که با ظهوری خاص با ما به گفتگو آمد؛ تا بیشتر از پیش هستی خود را در فرآیندی تاریخی احساس کنیم و باز از خود بپرسیم ما در هستی خود، چگونه «بودنی» داریم و چگونه باید در این زمانه به بیکرانگیِ خود فکر کنیم؟ به «یوم الفصلی» که از ابتدا میقات ما بوده است و با به بلوغ‌‌آمدنِ خود به آن می‌رسیم؛ «إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كانَ ميقاتاً»(نباء/17)

8- اگر حقیقتاً متوجه شدیم که هستی، خود را از طریق یک فرآیند به ما نشان می‌دهد، آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که هستی و حوالت تاریخی ما در هر کدام از مراحل خود، معنای متفاوتی از ما را به ما نشان می‌دهد؟ و حضور تاریخ انقلاب اسلامی در شخصیت حاج قاسم، مرحله‌ای از حوالت تاریخیِ ما در انقلاب اسلامی بود که در او به ظهور آمد تا ما به خود آییم که چه کسی هستیم؟ به معنای :«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِس‏» یا «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ عَارِفاً بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظاً لِلِسَانِه‏»

9- حقیقت در هر دورانی که جان انسان‌هایِ آن دوران را در برگرفته، در عین ذاتِ همواره آشکارش، همواره پوشیده است، ولی آن‌چنان پوشیده نیست که هستی ما را به ما حوالت ندهد و معنای درک خود در تاریخ به این معنا است، درک هستی خود که همواره از طرف پروردگار عالم بر ما متجلی می‌شود و این یعنی در ضیافت الهی قرارگرفتن و میهمان خداشدن و شهادت نهایت آن تجلی است که خدا انسان را به ضیافت خود می‌برد. این حکمت متعالیه و دستگاهِ معرفت‌شناسیِ فلسفه‌ی اسلامی است که می‌تواند چنین درک تاریخی را تبیین کند.

10- فهم شأن خدا در هستی به این معنا است که انسان به اقتضای ذاتش که وجودی است گشوده، می‌تواند تجلیّات انوار الهی را در خود احساس کند و با همه‌ی موجودات که بهره‌ای از وجود دارند رابطه برقرار کند و آن‌ها را بفهمد و نسبت به وجودِ آن‌ها فکر کند و با موجودات گفتگو نماید. در این حالت است که انسان می‌یابد چگونه تشییع‌کنندگان سردار، مظهر انوار الهی بودند و یگانگی را باز دوباره چشیدند. از آن‌جایی که حقیقتاً عشق و دوست‌داشتن غیر از آنی است که دنیای مدرن مدعی آن است، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که به جهت غرب‌زدگی هیچ‌کس، هیچ‌کس را دوست نمی‌دارد. حال با حضور تاریخیِ‌مان کنار آن سردار بزرگ، معنای دوست‌داشتنِ گمشده را با ابراز علاقه به او احساس کردیم و این یعنی جهانِ دیگری در حالِ شروع است تا به جای تنفر و تکبّر که حاصل فرهنگ استکباری است؛ دوست‌داشتن و عشق‌ورزیدن به جامعه برگردد.

11- وقتی صدای هستی خود را درست بشنویم، دیدنی که در آن دیدن، حاج قاسم را می‌بینی، شروع می‌شود. دیدنی که دیدن تعیّن حضور خدا در اخلاص مردی است که در همه‌ی امور خلوص را پیشه کرده بود.[[3]](#footnote-3) این دیدن و گوش‌سپردن، تفکری را به ما عطا می‌کند که اَفضل از هفتاد سال عبادت است. تفکرِ احساس حضور حق و انُس با او در همه‌ جا و همه ‌وقت.

12- وقتی به سوی بنیاد تاریخی خود هدایت می‌شویم که راهِ رسیدن به تفکری را بیابیم که می‌تواند به ندای هستی گوش بسپارد و معلوم شد نوعی جهش به ساحتی است که باید در منظر ما به ظهور آید و با آشکارگی ذاتی خود آن‌چه را که باید به وسیله‌ی آن آشکار شود به میان آورد تا در عین آشکارگی با آن، همواره نهان بماند. زیرا «نهان ز چشمِ جهان است ز بس‌که پیدایست». انقلاب اسلامی آن روشنی‌گاه هستی است که خداوند انوار و اسماء خود را در آن می‌نمایاند و باز پنهان می‌کند. و این در ذات حکمت متعالیه نهفته است. چیزی که هایدگر نیز با عبور از دکارت و کانت و هگل متوجه‌ی آن شد تا انسان خود را در دل «وجود» احساس کند، نه ماهیتی کنار ماهیات؛ بلکه در مقام فهم وجودِ موجودات در افق فهم وجودِ خود با موجودات ارتباط دارد، به جهت هویت تعلقی‌اش. لذا در تعلق به هستی با هستی موجودات مواجه می‌باشد. وقتی انسان در «دازاین» خود، خود را دنبال کند، همان نحوه‌ی بودنی را می یابدکه انسان با هویت تعلقی‌اش با خود به‌سر می‌برد که همان درک اگزیستانس‌اش می‌باشد در درک ادوار اعصار وجود و فهم انقلاب اسلامی به عنوان یکی از آن اعصار است. به همان معنی که حضرت علی«علیه‌السلام» به فرزندشان فرمودند: «اَىْ بُنَىَّ اِنّى وَ اِنْ لَمْ اَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَن كانَ قَبْلى فَقَدْ نَظَرْتُ فى اَعْمالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِى اَخْبارِهِمْ وَ سِرْتُ فِى آثارِهِم حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ.» فرزندم! اگرچه من با گذشتگان زندگى نكرده‏ام امّا به اعمال‌شان نظر كرده و در احوال و اخبارشان اندیشیده‌ام و در آثار و بقایای‌شان سير كرده‌ام، آنچنان که گویی یکی از آنان گردیده‌ام.

13-دکتر رضا داوری در مقاله «ملا صدرا فیلسوف عالم اسلام» می‌گویند» اکنون با وجود عالم جدید و سیاست متجدد، یک پژوهشگر می‌گوید؛ بحثِ سیاست در فلسفه‌ی ملاصدرا بسته شده و پژوهشگرِ مدافع حکومت اسلامی نظر سیاسی ملاصدرا را ره‌آموزِ انقلاب و حکومت اسلامی تلقی می‌کند. اختلافی که این دو گروه پژوهنده با هم دارند این نیست که آیا ملاصدرا سیاست شرعی را تعلیم می‌کرده است یا نه و شاید هیچ‌یک جهد لازم برای درک عمق نظر فیلسوف بکار نبرند. یکی نظر ملاصدرا را بستن باب بحث سیاست می‌داند و دیگری در آن راهنمای سیاست را می‌بیند. اینها اختلاف‌شان سیاسی است نه فلسفی. اختلافی که معمولاً ذکر نمی‌شود. این است که این سیاست در عالم کنونی چه جایی دارد و راه به کجا می‌برد، یعنی اظهار نظرها بستگی به موافقت و مخالفت سیاسی با فلسفه دارد. پس اختلاف، در حقیقت اختلاف سیاسی است نه فلسفی و آنچه برای فلسفه مخصوصاً در عصر ما و در شرایط کنونی خطرناک است همین پیروی فلسفه از سیاست و علائق سیاسی است. با تحکم به کسی نمی‌توان گفت که از علائق سیاسی خود دست بردارد، اما می‌توان نشان داد که راه فلسفه از علائق سیاسی آغاز نمی‌شود و این علائق نمی‌تواند ره‌آموزِ فلسفه باشد. مشکل بزرگ فلسفه‌ی معاصر ما این است که فلسفه را با میزان تعلق‌های سیاسی می‌سنجند و غالب نزاع‌های فلسفی یا ظاهراً فلسفی در حقیقت، نزاع سیاسی است.[[4]](#footnote-4)

1. - حضرت امام در جواب حسنين‏ هيكل كه مى‏پرسد چه كتاب‏هايى جز قرآن در شما اثر گذاشته، مى‏فرمايند: «در فلسفه، ملاصدرا ، از كتب اخبار: كافى، از فقه: جواهر.»(صحيفه‏ى امام، ج 5، ص 271) [↑](#footnote-ref-1)
2. - آقای دکتر داوری در کتاب «خرد سیاسی در زمان توسعه‌نیافتگی» در رابطه با این‌که باید سعی کرد زندگی در این تاریخ از ماندن در حاشیه‌ی تجدد رهایی یابد؛ می‌فرمایند: «به هر حال ما نیاز داریم که نسبت زندگی خودمان یعنی زندگی در حاشیه‌ی تجدد را با گذشته‌ی تاریخی روشن سازیم و تکلیف خود را با تجدد و علم تکنولوژیکش معین کنیم. ظاهراً انکار ابن‌سینا و ملاصدرا و قبول یکی از فلسفه‌ها و ایدئولوژی‌های موجود بیشتر با زندگی در حاشیه‌ی تجدد مناسبت دارد، ولی این انکار در حقیقت نه فقط پیوند ما را از گذشته می‌بُرَد بلکه ما را در بی‌زمانی معلّق می‌کند و راستی! بی‌مددِ تفکر چگونه کار عظیم حفظ آیین و شعائر امکان دارد؟»(صفحه‌ی 67) [↑](#footnote-ref-2)
3. - مقام معظم رهبری«حفظه‌اللّه» در مورد شهید حاج قاسم سلیمانی به خانواده آن شهید می‌فرمایند: «می‌دانید که مردم قدر پدر شما را دانستند و این ناشی از اخلاص است؛ این اخلاص است. اگر اخلاص نباشد، این جور دل‌های مردم متوجّه نمی‌شود؛ دل‌ها دست خدا است؛ این‌که دل‌ها این جور همه متوجّه می‌شوند، نشان‌دهنده‌ی این است که یک اخلاص بزرگی در آن مرد وجود داشت.» [↑](#footnote-ref-3)
4. - http://rezadavari.ir/index.php?option=com\_ [↑](#footnote-ref-4)